



## کارگران جهان متحد شوید

♦ شماره ۱۳۹

۳ فوریه ۲۰۰۹

۱۵ بهمن ۱۳۸۷

# کاسنامه



خود را پس داده است. اما در کشورهای که در آنها دموکراسی بورژوازی حاکم است چه؟

بحث پیرامون این مبحث در میان رفرمیست های اروپایی و مارکسیست های انقلابی بیش از یک قرن است که در جریان است. برای نمونه در دهه بیست در بحبوحه اشغال کارخانه ها در ایتالیا توسط کارگران، طرح لایحه پیشنهادی «مشارکت کارگران در مدیریت» کارخانه توسط یکی از نمایندگان پارلمان (جولیوتی) ارائه داده شد. این طرح مورد استقبال بسیاری از رفرمیست های درون جنبش کارگری نیز قرار گرفت. هدف اصلی طرح لایحه مسدود کردن مبارزات کارگری برای کسب قدرت سیاسی بود. در مقابل این نظریات رفرمیستی، آنتونیو گرامشی در این مقطع در جبهه موضع مارکسیزم انقلابی قرار گرفته و نوشت:

" برای کمونیستها برخورد به مسئله کنترل هم چون برخورد به مهم ترین مسئله عصر کنونی است. یعنی برخورد به مسئله اعمال قدرت کارگری بر وسایل تولید و در نتیجه دستیابی به قدرت دولتی. از چنین دیدگاهی، طرح لایحه، تصویب آن و به اجرا در آمدنش در چارچوب دولت بورژوازی، مسائلی ثانوی هستند. تنها دلیل وجود و منشاء قدرت کارگری در درون طبقه کارگر است، در توانایی سیاسی این طبقه، در قدرت عملی که این طبقه در اختیار دارد به مثابه عامل تعیین کننده و غیرقابل تغییر در تولید و به عنوان نیروی سازمانده سیاسی و نظامی."

(نظم نوین ۱۰ فوریه ۱۹۲۱، منتخب آثار سیاسی گرامشی ۱۹۲۱-۲۶ انتشارات Lawrence & Wishart).

هم چنین بحث های مشابه ای در سال ۱۹۳۹ در مورد «نظارت کارگری» بر صنایع ملی شده در مکزیک در جریان بود که در این دوره نیز حزب استالینیستی مکزیک مواضع رفرمیستی اتخاذ کرده بود و مارکسیستهای انقلابی در مقابل مواضع فرصت

است، نایل آیند. البته چنانچه این سخنان از زبان سخنگویان دست دوم و سوم سرمایه داران و یا خادمان آنها در درون اتحادیه های کارگری زرد اروپایی، به زبان آورده می شد، تعجبی نداشت، اما قرار است این سخنان «نخبگان» کارگری ایران باشد که در نشریه ای با نام «کار مزد» انتشار می یابد! بدیهی است که این گونه عقاید در نظریات اصلاح طلبانه و مماشات جویانه با بورژوازی ریشه دارد. برای توضیح این مطالب باید به ریشه این استدلال ها و مفهوم واقعی «کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری» نزد کارگران پیشرو، اشاره شود.

ریشه نظری «مدیریت»، یا «مشاورت» و «خودگردانی» کارگری همراه با مدیران و نظارت دولت بورژوازی، یکی از حیل های قدیمی سرمایه داران برای کنترل بر امور کارگری است. نه تنها دولت های سرمایه داری غربی و آمریکای شمالی چنین سیاست هایی را سال ها است که طرح و در مواردی به اجرا گذاشته اند، که حتی دولت جمهوری اسلامی نیز بر این نظر همسویی نشان داده است.

طرح مشارکت کارگری توسط نمایندگان سرمایه داری و خادمان آنها در جنبش کارگری مطلب نوینی نیست. این گونه طرح ها در هیچ قسمت جهان به نفع کارگران نبوده و تنها زنجیرهای اسارت آنها را تقویت کرده است. کافی است به عملکرد این قبیل طرح ها در نظام جمهوری اسلامی نظر افکنده شود. پس از نزدیک به یک دهه از طرح مشارکت و مدیریت کارگری، نه تنها سهمی از تولید نصیب کارگران نشده که حتی حقوق های عقب افتاده نیز به آنها داده نمی شود. این چه مشارکت و مدیریتی است که کارگران حتی موفق به دریافت دستمزد ناچیز خود در ازای کار مشقت بار، نمی شوند؟ طبعاً چنین سیاستی در کشوری نظیر ایران آزمایش

## "توهم" در باره ی «کنترل کارگری»؟

چند سال پیش مقاله ای تحت عنوان «شوراها و توهم کنترل کارگری» توسط سعید رهنما در «کارمزد» (جلد سوم) در ایران انتشار یافته است. مقاله به منظور توضیح مفهوم «کنترل کارگری» در این نشریه منتشر شده بود. نویسنده پس از یک برخورد تاریخی به ظهور شوراها در ایران به تعریف مفهوم «کنترل کارگری» پرداخته است. به اعتقاد وی «شوراهای کار با نقش کنترل کارگری به مفهوم مطلق آن، یعنی کنترل تولید، مدیریت و توزیع، به تنهایی توسط کارگران هرگز و در هیچ جا عملی نشده است. آن چه... اتفاق افتاده، اشکال و درجات مختلف دموکراسی صنعتی و مشارکت کارگری بوده است... می توان ادعا کرد که دموکراسی صنعتی تنها شیوه عملی و مقبولی است که در آن، طبقه ی کارگر حداقل در مقطع کنونی از تحول جامعه ی بشری، می تواند از حقوق خود دفاع کند...» (ص ۵۲). او ادامه می دهد که «در مرحله بالاتر یعنی مرحله ی «مشاوره»، مدیریت با کارگران در اتخاذ تصمیمات مشاوره می کند... و بالاخره در بالاترین سطح مشارکت یعنی «خودگردانی» کارگران در سطوح مختلف امور را به عهده می گیرند... این خودگردانی در واقع چیزی جز کنترل کارگری نیست.» (ص ۵۳-۵۴)

به سخن دیگر مسئله کنترل کارگری که قرار است کسب قدرت کارگری را برای تشکیل حکومت کارگری زمینه ریزی کند، به زعم ایشان از آنجایی که هیچ کجا کنترل کارگری (البته به مفهوم مطلق آن!) اعمال نشده پس کارگران باید به خدمت بورژوازی در آمده و دست «دوستی» به سوی مدیران دراز کرده و متحداً با آنها در سطوح عالی تر به «مشارکت» و سپس «خودگردانی» که همانا «کنترل کارگری»!

اگر کسی به چنین چیزی باور داشته باشد باید کله‌اش مورد معاینه پزشکی قرار گیرد. اما بجای این که کله فلپس مورد معاینه قرار گیرد به او جایزه نوبل داده می‌شود.

اگر مخالفان ما در این سطح فکری قرار دارند که در طول بیش از پنجاه سال گذشته نشان داده‌اند که در این سطح هستند و بنابراین آنچه فلپس می‌گوید یک لغزش اتفاقی از سوی اقتصاددان برنده جایزه نوبل نیست ما می‌توانیم بگوییم "خوشا که مخالفان ما در چنین سطح پایینی قرار دارند" اما چنین اندیشه‌هایی به فاجعه می‌انجامد، فاجعه‌ای که ما هر روز داریم تجربه می‌کنیم. مادربدهی نجومی غرق شده ایم. میزان واقعی بدهی‌ها در این کشور (بریتانیا) به تریلیون‌ها سر می‌زند.

اما نکته‌ی مهم این است که اینان به دلیل وجود بحران ساختاری در نظام تولید، به ریخت‌وپاش مالی رو آورده بودند. این اتفاقی نیست که پول به گونه‌ای ماجراجویانه به بخش مالی سرازیر شده است. در عرصه‌ی اقتصاد تولیدی، انباشت سرمایه نمی‌توانست به معنای واقعی، کارکرد داشته باشد.

ما داریم از بحران ساختاری نظام حرف می‌زنیم این بحران خودش را به همه جا گسترانده است؛ حتی رابطه‌ی ما با طبیعت رادری گرفته و شرایط بنیادین دوام زیست انسان را تهدید می‌کند. برای نمونه، آنان هرازگاهی برای کاهش آلودگی کره‌ی زمین اعلام هدف می‌کنند. ما حتی وزارت انرژی و آب و هوا داریم که در حقیقت وزارت "باد هوا" است؛ چون هیچ کاری جز هدف گذاری برای کاهش آلودگی انجام نمی‌دهد. ما به هدف اعلام شده نزدیک هم نمی‌شویم چه برسد به این که به آن برسیم. این بخشی از بحران ساختاری نظام است. فقط راه‌حل‌های ساختاری می‌توانند ما را از این شرایط هولناک برهانند.

س: شما آمریکا را امپریالیسم کارت اعتباری توصیف کرده‌اید، منظورتان چیست؟

ج: من سخن سناتور سابق، جورج مک گاورن را در پیوند با جنگ ویتنام نقل کردم. او گفت که آمریکا جنگ ویتنام را با کارت اعتباری پیش برد. این نوع اقتصاد تا آنجا می‌تواند ادامه یابد که سایر جهان بتوانند این بدهی را تحمل کند.

## بحران ساختاری سرمایه داری

### گفتگو با ایستوان مزاروش

#### برگردان: ایوب رحمانی

آنچه که به دنبال می‌آید برگردان گفت وگویی است با ایستوان مزاروش که توسط "جویدیت اور" و "پاتریک وارد" انجام شده و در آخرین شماره نشریه‌ی انگلیسی زبان "سوسیالیست رویو" به چاپ رسیده است. ایستوان مزاروش فیلسوف مجارستانی تبار و استاد بازنشسته دانشگاه ساسکس در انگلستان است. از مزاروش تا کنون چندین کتاب به چاپ رسیده است. معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از: "نظریه‌ی از خود بیگانگی از نگاه مارکس"، "قدرت ایدئولوژی" و "فراسوی سرمایه". آخرین کتاب او با عنوان "چالش و مسئولیت در زمان تاریخی" به تازگی انتشار یافته است.

س: طبقه‌ی حاکم همیشه از بحران‌های جدید شگفت زده می‌شود و از آن‌ها به عنوان یک لغزش یاد می‌کند چرا شما بر این باورید که بحران‌ها جزء ذاتی سرمایه‌داری هستند؟

ج: من به تازه‌گی ازادموند فلپس که در سال ۲۰۰۶ جایزه نوبل در اقتصاد را دریافت کرد نکته‌هایی شنیدم. فلپس، یک نیوکینزی است. او البته که سرمایه‌داری را ستایش می‌کرد و معضلات کنونی را تنها یک سسکسه کوچک می‌شمرد. او می‌گفت "تنها کاری که ما حالا باید انجام دهیم این است که به ایده‌های کینزی و مقررات باز گردیم".

جان مینارد کینز بر این باور بود که سرمایه‌داری، ایده آل است، منتهی او خواهان مقررات بود. فلپس پشت سرهم این ایده مسخره را تبلیغ می‌کرد که این نظام به یک آهنگ‌ساز می‌ماند. یک آهنگ‌ساز ممکن است روزهای بدی در زندگی‌اش داشته باشد و در آن روزها نتواند بخوبی همیشه، چیزی را بیافریند. اما اگر شما به کل زندگی او نگاه کنید می‌بینید که او فوق العاده است! به موزارت فکر کنید، او حتما چند روز بدی هم در زندگی‌اش داشته است. بنابراین سرمایه‌داری وقتی که دچار مشکل می‌شود درست به همان روزهای بد موزارت می‌ماند.

طلبانه و فرقه‌گرایانه موجود در جنبش کارگری، اعلام موضع کردند. (۴) موارد بسیاری نیز در تاریخ جنبش کارگری مشاهده شده که همواره رفرمیست‌های درون جنبش کارگری، تحت لوای «مشارکت» کارگری خواهان مماشات با بورژوازی شده‌اند. امر مسلم این است که در هیچ موردی این قبیل «مشارکت» ها به نفع کارگران تمام نشده و همواره آنها را ضعیف تر از پیش کرده است. چرا؟

علت آن ساده است. تاریخ بارها نشان داده است که طبقه کارگر برای تحقق خواسته‌های ریشه‌ای خود نیاز به قدرت سیاسی دارد. رشد نیروهای مولده و شکوفایی اقتصادی و حل تکالیف دمکراتیک و سوسیالیستی در جامعه تنها می‌تواند با براندازی ریشه‌ای نظام بورژوازی (که مسدود کننده رشد نیروهای مولده است) تحقق یابد. طبیعی است که طبقه کارگر نمی‌تواند همراه با طبقه‌ای که خواهان استثمار، سرکوب و ارباب آن است، همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد. هرگونه همزیستی و آشتی (موقت و دائمی)، به نفع قدرت حاکم تمام می‌شود و امر به قدرت رسیدن طبقه کارگر را به تعویق می‌اندازد.

اما، تدارک برای این قدرت سیاسی یک روزه و بلافاصله پس از براندازی طبقه سرمایه دار بدست نمی‌آید. طبقه کارگر برای اعمال قدرت سیاسی، نیاز به تجربه کافی و لازم در امور مدیریت (کارگری) دارد. در نظام سرمایه داری تمام ابزار تولیدی و مراکز اداری و نظارت و کنترل از طبقه کارگر سلب شده و به دست نمایندگان سرمایه داری سپرده شده است. مسئله بر سر آن است که چگونه می‌توان، در درون نظام سرمایه داری و پس از آن، این تدارکات اولیه و ضروری را برای کسب تجربه کافی بدست آورد؟ پاسخ تاریخی جنبش کارگری در سطح بین‌المللی این است که با طرح مطالبه «کنترل کارگری» زمینه اولیه برای مقابله با نظام سرمایه داری گشوده می‌شود. تنها گرایشاتی که مایل به شکستن چارچوب نظام سرمایه داری نمی‌باشند (رفرمیست‌های جنبش کارگری) در مقابل این مطالبه ایستادگی می‌کنند.

لاتین دارد روی می دهد به طور کامل متفاوت است. حالا از چین که در بالا به آن اشاره کردم و آسیای دور و ژاپن که دچار مشکل ژرف است، صرف نظر می کنیم.

کمی به گذشته برگردیم. از زمان جنگ جهانی دوم به این سو، چند معجزه! داشته ایم؟ معجزه برزیل، معجزه ژاپن، معجزه پنج ببر کوچک؟ خنده آور اما این است که همه این معجزات، به واقعیتهای سخت و افتضاح آور تبدیل شدند.

مدیر یک "هدج فاند" (۲) به ۵۰ میلیارد دلار اختلاس متهم شده است. جنرال موتورز و دیگران از دولت آمریکا فقط ۱۴ میلیارد دلار میخواستند. چقدر کم! به آن‌ها باید ۱۰۰ میلیارد دلار داده شود. اگر یک سرمایه دار هدج فاند، آن گونه که متهم شده، می تواند ۵۰ میلیارد دلار اختلاس کند، به آن‌ها هر مبلغی که امکان دارد باید داده شود.

نظامی که از نظر اخلاقی این گونه فاسد عمل می کند، امکان دوام ندارد، زیرا که قابل کنترل نیست. مردم حتی اقرار می کنند که نمی دانند این نظام چگونه کار می کند. یأس و نومیدی راه حل نیست. راه حل این است که این نظام را باید در خدمت منافع و مسئولیت اجتماعی، به کنترل در آورد و جامعه را بطور ریشه‌ای دگرگون کرد.

**س:** خصلت ذاتی سرمایه داری این است که هر چه بیشتر به کارگران فشار بیاورد. دولت‌های بریتانیا و آمریکا، دارند آشکارا در این راه کوشش می کنند.

**ج:** تنها کاری که آن‌ها می توانند بکنند این است که از کاهش دستمزد کارگران جانب‌داری کنند. دلیل اصلی که سنای آمریکا تزیق حتی ۱۴ میلیارد دلار به سه کارخانه بزرگ اتومبیل سازی آمریکا را رد کرد، این است که آنها نتوانستند قول کاهش شدید دستمزد کارگران را بگیرند.

یک لحظه به تاثیر این کاهش و تعهداتی که کارگران دارند برای نمونه باز پرداخت وام کلان مسکن فکر کنید. این که از کارگران خواسته شود به نصف شدن دستمزدشان رضایت دهند، مشکلات دیگری در اقتصاد بوجود می آورد. این خود، یک تضاد دیگر است. سرمایه و تضاد های آن از یکدیگر جدایی نا پذیرند. ما باید از نمود ظاهری این تضادها فراتر رویم و به ریشه‌ی آنها

نیروی نمی توانست خود را از راه تسلط اقتصادی اعمال کند، به جنگ متوسل می شد. از جنگ دوم جهانی به این سو، امپریالیسم برتر جهانی پدید آمده و با موفقیت عمل کرده است. اما آیا این گونه سیستم دایمی است؟ آیا می توان تصور کرد که در آینده هیچ تضادی پدید نخواهد آمد؟ آن چه از چین بگوش میرسد کنایه از این است که این نوع تسلط اقتصادی نمی تواند برای همیشه ادامه یابد. چین قادر نخواهد بود که همچنان هزینه مالی این تسلط را بپردازد. دنگ شیائوپینگ زمانی گفت: تا وقتی که گربه موش می گیرد، مهم نیست که چه رنگی سوسیالیست یا سرمایه دار است. اما اگر اوقات خوش موش گیری، جایش را به اوقات وحشتناک سم موش بیکاری توده‌های داد، آنگاه شما چه می کنید؟ در واقع، همین وضعیت دارد در چین پدید می آید.

این تضادها و تخاصمات ذاتی نظام سرمایه داری است. بنابراین ما باید به فکر حل کردن آن‌ها از راه دیگری باشیم، و تنها راه، تغییر واقعی این نظام است.

**س:** آیا هیچ بخشی از اقتصاد جهانی می تواند خود را از این شرایط جدا سازد؟

**ج:** این غیر ممکن است. جهانی شدن، شرط لازم توسعه‌ی انسان است. مارکس این موضوع را از همان زمان که گسترش نظام سرمایه داری آشکار شده بود، به تئوری درآورد. مارتین وولف، مقاله نویس فایننشال تایمز، گله می کند که وجود دولت‌های کوچک و بی اهمیت به تعداد زیاد، باعث مشکل کنونی شده است. او استدلال می کند کاریکه باید انجام گیرد "ادغام حقوقی" است. به عبارت دیگر ادغام کامل امپریالیستی، که این خود، نوعی خیال بافی است. این‌ها نشان دهنده‌ی تضادها و تخاصمات غیر قابل حل جهانی شدن سرمایه داری است. جهانی شدن، ضروری است، اما شکل عملی، کارا و پایدار آن، جهانی شدن سوسیالیستی بر اساس برابری واقعی است.

اگر چه جدا شدن از تاریخ جهانی، تصور پذیر نیست، اما این به آن معنا نیست که در هر مرحله، همه‌ی بخش‌های جهان، یکسان هستند. برای نمونه، در مقایسه با اروپا، آنچه که در آمریکای

آمریکا در موقعیت ویژه‌ای به سر می برد، چون از زمان قرار داد "برتون وودز" (۱) به این سو، آمریکا کشور مسلط بوده است. این که گفته شود راه حل نیوکینزی و یک "برتون وودز" جدید می تواند مشکلات امروز را بر طرف کند، خیال پردازی است. تسلط آمریکا که قرارداد "برتون وودز" بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم، آن را فرمول بندی کرد، از لحاظ اقتصادی واقعی بود. اقتصاد آمریکا در آن زمان نسبت به اقتصاد های دیگر جهان، از موقعیت بسیار نیرومندتری برخوردار بود. این قرارداد، تمام نهادهای اقتصادی مهم و بین‌المللی را بر اساس حق ویژه‌ی آمریکا تاسیس کرد. حق امتیاز دلار، امتیازی که از راه صندوق بین‌المللی پول، سازمان‌های تجاری و بانک جهانی نصیب‌اش شد، همگی تحت تسلط آمریکا صورت گرفت. این امتیازها هنوز هم باقی است.

این واقعیت را نمی توان نادیده گرفت. نمی توان درباره‌ی انجام رفرم و اعمال مقررات در این جا و آن جا به خیال پردازی پرداخت. این اشتباه است که تصور کنیم باراک اوباما از موقعیت برتری که آمریکا از این راه بدست آورده - و بوسیله برتری نظامی حمایت می شود - صرف نظر خواهد کرد.

**س:** کارل مارکس، طبقه حاکم را "باند برادرهای در حال نزاع" می خواند. آیا فکر می کنید که طبقات حاکم در جهان، برای یافتن یک راه حل، با یکدیگر همکاری خواهند کرد؟

**ج:** در گذشته، امپریالیسم، شامل چند بازیگر مسلط می شد که منافع خود را حتی به قیمت دو جنگ جهانی وحشتناک در قرن بیستم، پیش بردند. جنگ‌های محدود، صرف نظر از این که تا چه اندازه وحشت بار هستند را نمی توان باجنگ جهانی جدید که ممکن است با هدف تجدید آرایش قدرت اقتصادی و سیاسی صورت گیرد، مقایسه کرد.

اماتصوریک جنگ جهانی جدید غیر ممکن است. البته هنوز عده‌های دیوانه در ارتش هستند که امکان چنین جنگی را رد نمی کنند. اما این جنگ به معنی نابودی کامل انسان خواهد بود.

ما باید به جایگاه جنگ در نظام سرمایه داری بیاندیشیم. این یک قانون بنیادی بود که اگر

بپردازیم. این جا و آنجا این تضادها را دست کاری می کنند اما آنها دو باره با نیرو و شدت زیاد تری سر بر می آورند. این تضادها را نمی توان برای همیشه به زیر فرش هل داد، زیرا دیگر اکنون فرش به شکل کوه در آمده است.

**س:** شما با جورج لوکاج، مارکسیستی که به دوره انقلاب روسیه و به پیش تر از آن میپرداخت پژوهش می کردید؟

**ج:** من تا پیش از ترک مجارستان در ۱۹۵۶، به مدت ۷ سال با لوکاج کار کردم و تا زمان مرگ لوکاج در ۱۷۷۱ دوست نزدیک هم بودیم. ما با یکدیگر اشتراک نظر داشتیم و به همین دلیل من می خواستم با او کار کنم. شروع کار من با لوکاج هم زمان شد با حمله آشکار و گسترده‌ی علیه او. من نمی توانستم این را تحمل کنم و به دفاع از او برخاستم که این خود، مشکلات دیگری به دنبال آورد. من درست زمانی مجارستان را ترک کردم که به عنوان جانشین لوکاج در دانشگاه برای تدریس زیبایی شناسی تعیین شده بودم. من دقیقاً به این دلیل کشور را ترک کردم که باور داشتم آنچه که دارد روی می دهد مسایل بسیار بنیادی است که آن سیستم قادر به حل اش نیست.

من از آن زمان به این سو، تلاش کرده ام که این مسایل را در کتابهایم، به ویژه در "نظریه ی از خود بیگانگی از نگاه مارکس" و در "فراسوی سرمایه" فرمول بندی کنم. لوکاج به درستی می گفت که بدون استراتژی نمی توان تاکتیک داشت. بدون داشتن نظرگاه استراتژیک در مورد این مسایل، نمی توان برای آن ها راه حل روزانه ارائه داد. بنابراین من کوشش کرده ام این مسایل را به طور پیوسته مورد تحلیل قرار دهم. زیرا نمی توان در شکل یک مقاله که به رویداد های روزانه می پردازد به این مسایل پرداخت؛ اگرچه وسوسه ی شدیدی انسان را به این سمت می کشاند. به جای آن باید از چشم انداز تاریخی به این مسایل نگریست. از زمانی که نخستین مقاله نسبتاً بلند من در یک نشریه ادبی در مجارستان در ۱۹۵۰ چاپ شد من تا آنجا که توانسته ام سخت کار کرده ام و کارهایم را انتشار داده ام. ما به اندازه توان خویش سهم خود را در راه تغییر ادا می کنیم.

این کاری بوده است که من در طول زندگی ام کوشش کرده ام انجام دهم.

**س:** به نظر شما در حال حاضر چقدر امکان تغییر وجود دارد؟

**ج:** سوسیالیست ها برخلاف دیگران، مشکلات موجود بر سر راه ارائه ی راه حل را اندک نمی دانند. حامیان سرمایه داری، چه نوکینزی ها و چه دیگران، می توانند انواع راه حل های ساده ارائه دهند. به نظر من بحران کنونی مانند بحران های گذشته نیست؛ بحران کنونی بسیار ژرف است. معاون رییس بانک مرکزی انگلستان اقرار کرد که این ژرف ترین بحران اقتصادی در تاریخ انسان است. من تنها این را اضافه می کنم که این بزرگترین بحران اقتصادی در تاریخ انسان نیست بلکه، بزرگترین بحران از هر لحاظ است. بحران اقتصادی را نمی توان از بقیه ی سیستم جدا کرد.

فریب کاری و تسلط سرمایه و استثمار کارگران نمی تواند تا ابد ادامه داشته باشد. تولید کنندگان رانمی توان برای همیشه تحت کنترل نگاه داشت. مارکس استدلال کرد که سرمایه داران، سرمایه ی شخصیت یافته اند. آنها کارگزاران آزاد نیستند بلکه مجری الزامات این نظام هستند. بنا بر این مشکل برای انسانیت این نیست که باید یک عده از سرمایه داران را از سر راه جارو کرد. جایگزین کردن یک نوع از سرمایه ی شخصیت یافته با نوع دیگر، به تکرار همان فاجعه می انجامد و ما دیر یا زود به احیاء سرمایه داری می رسیم.

مشکلاتی که جامعه با آن رو به رو است از چند سال پیش شروع نشده است. دیر یا زود این مشکلات باید حل شوند، اما این مشکلات را آن گونه که اقتصاد دان برنده جایزه نوبل می پندارد نمی توان در چارچوب سرمایه داری حل کرد. تنها راه حل ممکن، بنیاد نهادن بازتولید اجتماعی است که در کنترل تولید کنندگان باشد. ایده سوسیالیسم همیشه همین بوده است.

**ما به انتهای توان سرمایه در کنترل جامعه رسیده ایم. منظور من در اینجا فقط بانک های تجاری و بانک های مسکن نیست**

اگر چه آنان همین ها را نیز نمی توانند کنترل کنند بلکه منظور من کل جامعه است. هنگامی که اوضاع خراب می شود کسی مسئولیت آن را به عهده نمی گیرد.

گاه گاهی سیاست مداران می گویند: "من همه مسئولیت را به عهده می گیرم،" اما بعد از آن چه اتفاقی می افتد؟ آن ها مورد ستایش و تحسین قرار می گیرند. تنها

آلترناتیو، طبقه ی کارگر است که همه ی

آن چیزهایی را که ما در زندگی به

آن نیاز داریم، تولید می کند. چرا نباید

کارگران بر آنچه که خود تولید می کنند

کنترل داشته باشند؟

من در تمام کتابهایم همیشه بر این نکته تاکید کرده ام که گفتن نه، نسبتاً آسان است. ما باید به دنبال یافتن جنبه ی اثباتی [مسائل] باشیم.

یا نوشته ها:

۱- کنفرانس برتون وودز در جولای ۱۹۴۴ و در اواخر جنگ دوم جهانی به ابتکار دولت های آمریکا و بریتانیا در مکانی به همین نام در آمریکا برگزار شد. نمایندگان ۴۴ دولت در این کنفرانس شرکت داشتند. هدف کنفرانس بررسی راه های بازسازی اروپای بعد از جنگ و تنظیم و کنترل سیستم مالی بین المللی از طریق وضع قوانین، مقررات و برپایی نهادهای مالی جهانی بود. طرح ایجاد صندوق بین المللی پول و بانک بین المللی بازسازی و توسعه که در حال حاضر یکی از چهار نهاد صندوق جهانی است، در این کنفرانس تصویب شد.

۲- "هدج فاند"ها بنگاه های مالی هستند که به سرمایه گذاری در دیگر مؤسسات و خرید و فروش سهام آن ها می پردازند. هدج فاندها از بسیاری از مقررات مالی معاف هستند و می توانند به بورس بازی های هم راه با ریسک زیاد اقدام کنند. بنا بر قانون، هر هدج فاند نمی تواند بیش از ۱۰۰ عضو داشته باشد، به همین خاطر اعضای هدج فاند ها را بانک ها، موسسات مالی بزرگ و افراد بسیار ثروتمند تشکیل می دهند. در آمریکا حد اقل سرمایه گذاری در هدج فاند ۲۵۰ هزار دلار است.